

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

## درس غیرت و حماسه (۱)

این جلسه از یکی دیگر از منظرها، به عرصه‌ی عاشورا نگاهی می‌اندازیم و آموزه‌های عمیقی را که از این منظر می‌شود دریافت کرد، مورد بررسی و تأمل قرار می‌دهیم تا در این درس هم شاگرد مکتب عاشورا باشیم. موضوعی که این بار در مورد آن صحبت می‌کنم، بحث حمیت، غیرت، حماسه و مبارزه در مکتب عاشورا است. اباعبدالله علیه السلام فرمودند: **فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ**<sup>۱</sup> در وجود من برای شما اسوه، الگو و مقتدای نیکویی است که با تأسی به آن می‌توانید به عالی‌ترین مدارج کمال انسانی دست پیدا کنید. غیرت، به‌عنوان یک ویژگی که از صفات الله است و تخلّق به اخلاق الله و اتّصاف به صفات الله، آن را در مؤمن، متجلّی می‌کند، از صفات بسیار اساسی و مهم است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ وَ الْمُؤْمِنُ يَغَارُ**<sup>۲</sup> خدای متعال غیرت می‌ورزد و انسان مؤمن هم غیرت می‌ورزد؛ یعنی انسان مؤمن، مظهر غیرت الهی می‌شود. آنجا که غیرت خدا در وجود یک مؤمن تجلّی پیدا می‌کند، غیرت او غیرت الله است. ان‌شاءالله در اثنای بحث، ناظر بر همین نکته، مطالبی را خواهم گفت. امام صادق علیه السلام فرمودند: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى غَيُّورٌ وَ يُحِبُّ الْغَيْرَةَ**<sup>۳</sup>

۱. ابومخنف کوفی، وقعة‌الطف، ص ۱۷۲ و ابن‌شعبه حرّانی، تحف‌العقول، ص ۵۰۵ و احمدی میانجی، مکاتیب‌الانمّة، ج ۳، ص ۱۴۳.
۲. **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغَارُ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغَارُ**: پاینده، نهج‌الفصاحة، ص ۳۰۸. **إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِ**: برقی، محاسن، ج ۱، ص ۱۱۵. **إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ لِلْمُؤْمِنِ**: بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۱۱۵.
۳. فیض‌کاشانی، وافی، ج ۲۲، ص ۷۶۳. **إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى غَيُّورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُّورٍ**: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۳۵؛ طبرسی، علی‌بن‌حسن، مشکاة‌الانوار، ص ۲۳۶ و مجلسی، محمدباقر، مرآة‌العقول، ج ۲۰، ص ۳۷۶.

خدای متعال غیور است و غیرت را هم دوست می‌دارد. انسان بی‌حمیت، انسان بی‌غیرت، انسانی که همچون پیکره‌ی مرده‌ای بی‌تفاوت در برابر پدیده‌ها عبور می‌کند، و فساد، ظلم، تباهی، آلودگی و انحراف او را بر نمی‌انگیزاند و نمی‌شوراند؛ چنین انسانی مورد محبت الهی نیست. خدای متعال غیرت را در مؤمن هم دوست دارد.

غیرت به معنای سعی برای محافظت آن چیزی است که نگرهبانی از آن لازم است. حالا آن چیز می‌تواند دین الهی باشد که غیرت دینی است؛ می‌تواند ناموس، حقوق، آبرو و حتی مال و دارایی انسان باشد. اگر انسان در مقام نگرهبانی، پاسداری، حراست، دفع و رفع خطر از چیزهایی بریاید که محافظت و نگرهبانی در برابر خطرات، از آنها شایسته باشد، به این خصوصیت او غیرت می‌گویند. نقطه‌ی مقابلش هم روشن است؛ نقطه‌ی مقابلش بی‌تفاوتی است. بدون عکس‌العمل ماندن، بدون تحرک بودن در برابر خطرانی است که دین الهی، حقوق انسانی یا عرض و آبروی انسان و یا ناموس و مال انسان را مورد تعرض قرار می‌دهند و شخص در برابرش هیچ عکس‌العملی از خودش نشان نمی‌دهد. فاقد غیرت بودن یک صفت منفی است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **إِذَا لَمْ يَغْرِ الرَّجُلُ، فَهُوَ مَنكُوسُ الْقَلْبِ**؛<sup>۴</sup> وقتی شخص غیرت نمی‌ورزد قلب، روح و جان او واژگون و از تعادل، توازن و تناسب انسانی خارج شده است.

غیرت زاییده‌ی قوت روح، قوت نفس و شجاعت نفس است. همان‌طور که نقطه‌ی مقابلش، بی‌غیرتی زاییده‌ی ضعف و حقارت نفس است. روح‌های بزرگ، روح‌های قوی و روح‌های شجاع، غیورند؛ تعرض را به حوزه‌ی آنچه ارزشمند است، بر نمی‌تابند. اما در برابر، روح‌های ضعیف، حقیر و ناتوان، اثری از غیرت در وجودشان دیده نمی‌شود. در ملت‌ها و مذاهب، حماسه‌ها زاییده‌ی غیرت‌هاست. همان‌طور که حماسه زاییده‌ی روح غیرت است، زاینده‌ی روح غیرت هم هست؛ یعنی همان‌طور که حماسه‌آفرینان، انسان‌های

---

۴. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۳۶؛ طبرسی، علی‌بن‌حسن، مشکاة‌الانوار، ص ۲۳۶ و حرعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

غیرتمندی بودند که این حماسه‌ها را خلق کردند؛ حماسه‌ها، غیرت آن ملت را هم زنده و بیدار می‌کند و انسان‌های غیور می‌آفریند. آنچه رمز پایداری و بقای ملل و اقوام است، همین حماسه‌های بزرگ آنهاست؛ چرا که حماسه‌های بزرگ به انسان‌ها احساس شخصیت می‌دهد؛ آنها را از حقارت {نجات می‌دهد؛ به توانمندی‌های موجود در ملتشان واقف می‌کند و از حالت مرعوبیت در برابر قدرت‌های بیگانه رهایی می‌بخشد؛ غیرت و حمیت را در آنها زنده و احیاء می‌کند؛ خونشان را به جوش می‌آورد و انرژی و نیروی مبارزه به آنها می‌دهد؛ دلاوری و شجاعت در آنها ایجاد می‌کند و در برابر همه‌ی فشارها، به آنها قدرت پایداری و ایستادگی می‌بخشد.

حماسه‌های بزرگ ملت‌ها، نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در حیات و بقا و پیشرفت آنها دارند و اگر ملتی بخواهد از خودباختگی، وادادگی، ضعف و تسلیم در برابر بیگانگان نجات پیدا کند، باید به بازیابی حماسه‌های خودش بپردازد. حماسه‌های بزرگ خودش را بشناسد و آنها را در ذهن‌ها و جان‌ها زنده کند. زنده شدن این حماسه‌ها، دوباره انسان را به خود می‌آورد و از خودباختگی نجات می‌دهد.

معمولاً بیگانگانی هم که می‌خواهند یک ملت را مورد تهاجم قرار دهند و تسلیم خودشان کنند، یکی از مهمترین کارهایی که در رأس برنامه‌هایشان قرار می‌دهند، گرفتن حماسه‌ها از آن ملت است. همین امروز اگر اندکی توجه کنیم، می‌بینیم در دنیا چنین اتفاقی می‌افتد. در رابطه با کشور خودمان، در همین سال‌های اخیر چگونه چهره‌های بزرگ مقدس حماسی مردم مؤمن و مسلمان ما را با تشکیک‌های به‌ظاهر عقلانی، علمی و تاریخی مورد تردید قرار می‌دهند! این شک و تردید القاء شده، سبب می‌شود که نقش احیاکننده‌ی آن حماسه سلب شود و این فرد باورش را نسبت به آن شخصیت حماسی یا آن حماسه‌ی بزرگ از دست بدهد. خود من در طول این سال‌های اخیر، مکرراً با جوانان عزیز مواجه بودم که سؤالاتی مطرح می‌کردند که کاملاً نشان می‌داد تحت‌تأثیر چنین القائاتی قرار گرفته‌اند. شک و تردیدهایی در مورد عظمت حماسه‌ی عاشورا و ضرورت احیای آن و حماسه‌های دیگری که در مکتب ما وجود دارد، مطرح می‌کردند و این خوب نشان می‌دهد که اندیشه‌ی مرموزی در جامعه در حال نشر

است؛ تا چهره‌های بزرگ حماسی را از ما بگیرند. چون بعد از اینکه حماسه‌ها را گرفتند، آن ملت دیگر نمی‌تواند به چیزی اتکا کند. چیزی که به اتکای آن، روی پای خودش بایستد و احساس قدرت کند، دیگر نخواهد داشت و به راحتی می‌شود آن ملت را مورد تهاجم قرار داد و به اسارت کشاند.

انسان و ملتی که حماسه دارد، به اتکای حماسه‌هایش خودش را حفظ می‌کند و خوبی‌های دیگران را در خودش هضم می‌کند؛ البته اگر نکته‌ی مثبتی هم در دیگران باشد، می‌گیرد؛ اما خودش را نمی‌بازد. اما وقتی انسان حماسه‌ای در زندگیش نداشت یا ملتی فاقد حماسه‌ی خودش شد؛ آن موقع است که در دیگران هضم می‌شود و در هاضمه‌ی دیگران تحلیل می‌رود و نابود می‌شود؛ در فرهنگ دیگران حل می‌شود؛ هویت ملی، دینی و فرهنگی خودش را از دست می‌دهد. حتی ملتهایی که از نظر اقتصادی، تکنولوژیک و علوم، پیشرفت‌های بزرگ دارند اما حماسه‌ای در آن ملتها نیست، در معرض خطر هضم شدن و حل شدن هستند. یعنی گمان نکنیم که اگر جامعه‌ی ما توانست به یک اقتدار اقتصادی یا توانمندی خیره‌کننده‌ی تکنولوژیک و فناوری دست پیدا کند، دیگر از معرض حل شدن در سایر جوامع و هضم شدن در هاضمه‌ی دیگر اقوام مصون مانده است؛ به هیچ‌وجه این‌طور نیست.

آنچه می‌تواند این هویت را حفظ کند، حماسه‌های بزرگ یک ملت است. با این مقدمه، می‌خواهم عرض کنم که امام حسین علیه السلام روح حماسه را در امت اسلامی زنده کردند؛ در امتی که می‌رفت حل شود و برای همیشه هویت خودش را از دست بدهد؛ و در شرایطی که پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله انحراف عظیمی در جامعه‌ی اسلامی رخ داد و جاهلیت در جامعه‌ی اسلام، دوباره به عرصه‌ی حاکمیت و اقتدار بازگشت. در این شرایط، جامعه‌ی اسلامی هر روز گام به گام از حقیقت و محتوای راستین اسلام دور می‌شد و به تدریج از عدالت، تقوا، فضیلت، اخلاق، معنویت، تعالی و کمال دیگر بویی شنیده نمی‌شد و همه چیز اسلام خلاصه شده بود در یک حکومت مقتدر و جامعه‌ای با اختلافات طبقاتی بسیار شدید، که در آن، گروهی از فقر به خود می‌پیچیدند و گروه اندکی از شدت سیری در حال انفجار بودند؛ همان تعبیر زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ی شفشقیه که فرمودند: **لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوُجُودِ**

التَّائِبِينَ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا: <sup>۵</sup> اگر این طور نبود که بعد از قتل عثمان این جمعیت در خانه‌ی من ریختند و مصرانه از من درخواست کردند که زمام حکومت را به دست بگیرم و با حضور این جمعیت و اعلام آمادگی برای فرمانبری از من، حجت بر من تمام شد و اگر نبود که خدای متعال از آگاهان و دانایان پیمان گرفته است که بر سیری شکم‌بارگان و گرسنگی محرومان و مظلومان سکوت نکنند و قرار و آرام نداشته باشند، من ریسمان شتر خلافت را به گردنش می‌انداختم تا در همان مزبله‌ای که در طول این بیست و پنج سال چریده، باز هم به همان جا رود. به هر حال جامعه‌ای باقی ماند که دیگر فقط نامی از اسلام در آن وجود داشت. در کاخ سبز معاویه و دستگاه سرشار از فسق و فجور حکومت یزیدی، کسی در مسند خلافت رسول الله ﷺ نشسته بود، که علناً شراب می‌نوشید؛ فسق و فجور، و فساد و فحشا می‌کرد؛ علناً دین را به بازی و ریشخند می‌گرفت و با همان تعبیر شنیع خودش می‌گفت:

لَعِبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَ لَا وَحْيٍ نَزَلَ <sup>۶</sup>

بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند و الا نه خبری از آسمان آمده بود و نه وحی نازل شده بود؛ خلیفه‌ی مسلمین به صراحت این‌گونه صحبت می‌کرد. یعنی دیگر هیچ چیز از اسلام نمانده بود. مردم هم در طول بیست و پنج سال قبل از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام، طوری فاسد شدند که چهار سال و نیم تلاش سرشار از خون دل خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام کارساز نشد. حضرت می‌فرمودند: **وَ اللَّهُ يُمِيتُ الْقُلُوبَ وَ يَجْلِبُ اِهْمٌ** <sup>۷</sup> به خدا دل انسان می‌میرد و کوه اندوه به قلب انسان رو می‌آورد. حضرت چه خون دل‌ها خوردند؛

۵. سیدرضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۰؛ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۵۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۹۹.

۶. کوفی، وقعة الطف، ص ۲۶۸؛ ابن حیون، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۵۲ و طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷.

۷. سیدرضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۷۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۶۴ و خویی، منهاج البراعة، ج ۱، ص ۱۵۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: **فَصَبْرَتْ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا**<sup>۸</sup> در طول آن بیست و پنج سال صبر کردم، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم و بعد از آن، چهار سال و نیم باقی مانده هم، قلبم زیر بار غصه‌ی این همه انحراف، سستی و بی‌عملی جامعه فشرده شد؛ به‌گونه‌ای که دلم می‌مرد و کوه غم به‌سوی من هجوم می‌آورد. لذا در آن چهار سال و نیم هم امیرالمؤمنین علیه السلام علی‌رغم همه‌ی مجاهدت‌ها نتوانستند کار چندانی کنند.

الان فرصت نیست بگویم چرا مردم تا این حد فاسد شده بودند. آیا واقعاً صحابه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله همگی انسان‌های والا، با فضیلت و عظیم‌القدری بودند، و بعد از مرگ رسول الله صلی الله علیه و آله این انحراف رخ داد؟ یا در زمان ایشان هم جز اندک انسان‌های برجسته و ممتاز، دیگران فقط تابع جو بودند؟ قدرت و حکومت اسلامی که تشکیل شد، آنها هم با جو همراه شدند والا اسلام در جان و روح آنها رسوخ نکرده بود. در همان زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله هزاران شاهد بر این مسأله داریم. سخنان، رفتارها و موضع‌گیری‌هایی از همین صحابه صادر شده که دل پیغمبر صلی الله علیه و آله را خون می‌کرد و ایشان را در اقلیت قرار می‌داد. در دل جامعه‌ی اسلامی رسول خدا در اقلیت باشند و زورشان نرسد؟! فرهنگ و خلق و خوی جاهلی چنان ریشه دوانده بود که دوران زندگی اسلامی نتوانسته بود ریشه‌ی آن را از وجودشان بکند. چون تغییرات فرهنگی کار بسیار سخت و زمانبری است؛ لذا وقتی که جمعیتی به هیجان می‌آید و راه می‌افتد، خیلی گول نخوریم. خیلی ذوق‌زده نشویم؛ گمان نکنیم همه‌ی آنها باورمندان حقیقی هستند که با همه‌ی عمق وجودشان ارزش‌هایی که این حرکت را ساخته، باور دارند و به آن پایبندند. حساب انسان‌های ریشه‌دار، عمیق و اصیل از اکثریتی که جو، آنها را به راه می‌اندازد، جداست و معمولاً وقتی اکثریتی با جو راه افتادند، وقتی که آن جو اندکی آرام گرفت، آنها جدا می‌شوند؛ صف جدا می‌کنند و خودشان را نشان می‌دهند؛ حقایق باطنی خودشان را اظهار و آشکار می‌کنند. این همان چیزی بود که در زمان

---

۸. صدوق، معانی‌الاجبار، ص ۳۶۱؛ سیدرضی، نهج‌البلاغه، ص ۴۸ و مفید، ارشاد، ج ۱، ص ۲۸۸.



رسول الله ﷺ ظاهر شد. روبه‌روی خود پیغمبر ﷺ ایستادند و با خود پیغمبر ﷺ مخالفت کردند. ماجرا فقط برای زمان حضرت امیر ائمه نیست؛ ریشه‌های آن را در حیات رسول الله ﷺ می‌بینید. در زمان حیات رسول الله ﷺ، به تعبیر آن علامه‌ی بزرگ، اجتهاد در برابر نص،<sup>۹</sup> از سوی صحابه، خصوصاً کسانی که خلافت را بعد از رسول الله ﷺ غصب کردند، چقدر رخ داد و چگونه روبروی حضرت می‌ایستادند! لذا آنچه بعد از رحلت رسول الله ﷺ پیش آمد، چیز عجیب و غیرمترقبه‌ای نبود؛ **ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً أَوْ أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً.**<sup>۱۰</sup> به هر تقدیر این بیست‌وپنج سال به‌شدت جامعه را یوساند؛ به‌گونه‌ای که همه‌ی تلاش و تفرقه‌هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام کردند، راه به جایی نبرد و در نهایت در محراب عبادتشان از شدت عدالت، با تیغ جهالت به شهادت رسیدند.

دوران ده ساله‌ی امامت امام مجتبی علیه السلام را هم که می‌دانید چه شد! غربت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام ارث رسید؛ به‌گونه‌ای که حضرت نتوانستند برای پایداری در برابر حکومت شورشی معاویه یاری پیدا کنند و حکومت حقیقی اسلام را بر پا نگاه دارند. ناچار به متارکه جنگ شدند و بعد، ده سال خون دل خوردن! پناه بر خدا که ما از صحابه‌ی بزرگ پیامبر ﷺ، از کسی که شیعه و از یاران و دوستداران اهل بیت علیهم السلام است، از کسی که عمر طولانی به او امکان داد معصومین علیهم السلام را از زمان پیامبر تا زمان امام باقر علیه السلام ببیند و خدمتشان مشرف باشد، از زبان جابر بن عبدالله انصاری می‌شنویم که به امام

۹. سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی

۱۰. عین این عبارت در منابع روایی یافت نشد؛ اما مشابه آن به قرار زیر پیدا شد:

ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَوْ أَرْبَعَةً: خوئی، منهاج‌البراعه، ج ۱۲، ص ۵۶.

إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ غَيْرَ أَرْبَعَةٍ: سلیم‌بن‌قیس، کتاب سلیم، ج ۲، ص ۵۹۸.

ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ النَّبِيِّ إِلَّا ثَلَاثَةً نَفَرِ الْمُقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ، وَ أَبُو ذَرِّ الْعِفَارِيِّ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ عَرَفُوا وَ حَقُّوا بَعْدَ: مفید، اختصاص، ص

۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۲۷۴.

مجتبی علیه السلام انتقاد می کند و می گوید: یابن رسول الله! کاش این کار را نکرده بودید.<sup>۱۱</sup> حتماً شنیده‌اید که لقب یا مُدَلَّ المؤمنین و امثال اینها را به امام مجتبی علیه السلام می دادند. پناه بر خدا!

معاویه چند روز بعد از قرارداد ترک مخاصمه یا صلح‌نامه‌ای که با امام مجتبی علیه السلام امضا کرد، رسماً آن را جلوی جمعیت آورد و زیر پایش انداخت و گفت: همه‌اش زیر پای من؛ من به خاطر دین خدا، اقامه‌ی نماز و احیای احکام قرآن که با شما نمی‌جنگیدم؛ من برای حکومت با شما می‌جنگیدم! حکومت هم گیرم آمد و دیگر به قرارداد و قولی هم پایبند نیستم. معاویه ده سال [در طول امامت امام مجتبی علیه السلام] با آن نیرنگ پیچیده‌ی خودش علیه حقیقت دین و اسلام تلاش کرد و وصیت ابوسفیان را به‌درستی دنبال کرد. بعد از این ده سالی که او مقتدرانه اهداف ضدّ اسلامی خود را از مقرّر فرمانروایی خودش در شام دنبال می‌کرد و دین و مردم متدین را تحقیر می‌کرد، کار را به جایی رساند که حتی دین‌باوران خودشان را باخته بودند و می‌گفتند کار تمام شد!

به هر حال وقتی امام مجتبی علیه السلام با زهر جفا از پا درمی‌آیند، اباعبدالله‌الحسین علیه السلام با جامعه‌ای روبه‌رو می‌شوند که فقط نامی از اسلام از آن باقی مانده است. مردم به شدت خودشان را باخت‌اند، چه کسانی که با اندیشه‌های جاهلی همراه و هم‌فکر شده‌اند، چه افرادی که همراه و هم‌فکر نشده‌اند، اما این باور را که دوباره بتوان اسلام را احیا کرد و در برابر ظلم و ستم ایستاد، از دست داده‌اند و خودشان را باخت‌اند. امام حسین علیه السلام با حماسه و نهضت خود این خودباوری را دوباره به آنها برگرداندند و این انسان‌های خودباخته را که تن به تسلیم در برابر ظلم و فساد داده بودند، به خود آوردند.

حماسه‌ی امام حسین علیه السلام یک حماسه‌ی انسانی و متعلق به همه است. بعضی حماسه‌ها به یک نژاد، یک قبیله، یک کشور یا یک فرهنگ اختصاص دارند؛ اما حماسه‌ی اباعبدالله‌الحسین علیه السلام حماسه‌ای است که

---

<sup>۱۱</sup>. ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۳۰۶.



نه تنها روح غیرت، حمیت، خودباوری و اعتماد به نفس را به امت اسلامی برگرداند؛ بلکه برای همه‌ی آزادگان تاریخ بشر، الگو شد. معمولاً کسانی که در یک ملت به‌عنوان قهرمان ملی معروفند، در ملت مقابل یک جنایتکار بزرگ شمرده می‌شوند. مثلاً اگر یک فرمانده نظامی، در میدان نبرد، سلحشورانه و دلاورانه از ملت و کشور خودش دفاع کند و اهداف کشورش را در صحنه‌ی نظامی پیش ببرد و دشمن را سرکوب و نابود کند؛ در بین ملت خودش به‌عنوان یک قهرمان بزرگ تجلیل می‌شود؛ اما ملت مقابل که از او شکست خورده و آسیب دیده است، او را به‌عنوان یک جنایتکار، یک ظالم و زورگوی بزرگ ارزیابی می‌کند. تفاوت امام حسین علیه السلام با همه‌ی قهرمان‌ها این است که آن حضرت در همه‌ی ملت‌ها و در بین همه‌ی اقوام و فرهنگ‌ها بزرگ داشته می‌شوند. به بیان دیگر حماسه‌ی امام حسین علیه السلام حماسه‌ی همه‌ی بشریت است. فرصت نیست من تعبیراتی را که رهبران بزرگ ملل مختلف، با ادیان و اعتقادات مختلف، نظیر گاندی، نهر، غربی‌ها و ... در مورد عظمت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام دارند، نقل کنم.

حماسه دو بُعد دارد؛ یک بُعد حماسه، عظمت آن است؛ حماسه‌ی بزرگ، حماسه‌ای است که یک حادثه‌ی بزرگ را تحقق بخشیده است. اما بُعد دیگر، تقدس حماسه است. ممکن است در یک جنگ که به‌خاطر دستیابی به یک هدف مادی و دنیوی ملی رخ می‌دهد، فرماندهی بتواند خیلی مقتدرانه به میدان بیاید و پیروزی‌هایی را برای ملت خودش بیافریند؛ در این صورت حماسه‌ی بزرگی آفریده است؛ اما در دل آن حماسه، تقدس نیست. لیکن حماسه‌ی امام حسین علیه السلام، حماسه‌ای است که جنبه‌ی خودخواهانه ندارد؛ چه خودخواهی فردی، چه خودخواهی ملی و جمعی. حماسه امام حسین علیه السلام، یک حماسه‌ی معنوی و الهی است و چون الهی است همه بشریت را مورد لطف و عنایت خود قرار می‌دهد. در واقع حماسه‌ی امام حسین علیه السلام، حماسه‌ای است که فقط انگیزه‌های حق‌خواهانه، حقیقت‌طلبانه و خیرخواهانه برای همه بشریت، آن را خلق می‌کند. حماسه‌ی امام حسین علیه السلام هم هدفی بزرگ را دنبال می‌کند و هم هدفی مقدس را؛ هم حماسه‌ای بزرگ است و هم حماسه‌ای مقدس. حماسه‌ی مقدس، حماسه‌ای است که دنبال خداست. دنبال احیای روح توحید در برابر جریان‌های کفر، الحاد، بی‌دینی، مادی‌گرایی و

دنیاپرستی است؛ حماسه‌ای است که دنبال احیای عدالت و قسط در برابر جریان‌های ستمگر، ستمکار و غارت‌پیشه است؛ حماسه‌ای است که به دنبال آزادی و رهایی بشریت، از اسارت‌های درونی و بیرونی است؛ حماسه‌ای است در برابر جریان‌هایی که انسان را به اسارت می‌کشاند؛ چه در درون به اسارت نفس، هوا، شهوت، جهل و آلودگی‌های درونی و چه در بیرون به اسارت‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی.

یکی از مسائل بسیار مهمی که به حماسه‌ی امام حسین علیه السلام، تقدس می‌بخشد، این است که در شرایطی که ظلم و استبداد، به شدت مقتدرانه حکومت می‌کند، نفس‌ها را بریده، سکوت همه‌جا را فرا گرفته، و کوچکترین شانس عقلایی برای پیروزی قابل پیش‌بینی نیست؛ حضرت با بصیرت و بینش عمیقی که در نتیجه‌ی آن، زیر لایه‌ی رویین حاکمیت را می‌بینند و واقعیت‌هایی را که پشت پرده می‌گذرد، درک می‌کنند، ضرورتی را تشخیص می‌دهند که خطر کنند و به میدان بیایند و برای نابود کردن این جو غالب و حاکم، حماسه‌ای بیافرینند. امام حسین علیه السلام در چنین شرایطی بودند؛ شرایطی که معاویه نفس‌ها را بریده بود. بعد از شهادت امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیه السلام، دیگر کوچکترین نفسی جرأت بیرون آمدن، علیه حاکمیت معاویه را نداشت. حتی کسانی که نمی‌خواستند در فسق و فجورهای دستگاه معاویه همراهی کنند، به کنج انزوای به اصطلاح عابدانه‌ی خودشان، گریخته بودند و زهد و تارک دنیا شدن را پیشه کرده بودند. اینان متدینین ترسو، راحت‌طلب، انزواطلب و گوشه‌گیری بودند که به گمان خود، فقط گلیم خود را از آب می‌کشیدند؛ در حالی که فی‌الواقع گلیم آنها هم به آب رفته بود؛ خودشان نمی‌دانستند؛ خودشان را فریب می‌دادند؛ مثل یک کبک سر در برف می‌کردند، به گمان اینکه شکارچی آنها را نمی‌بیند. تقدس نهضت و حماسه‌ای که حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام آفریدند، به این است که در شرایطی که اصلاً شانس عقلایی پیروزی نبود؛ [قیام کردند.] لذا دوستان صادق عاقل می‌آمدند و می‌خواستند چنین قهرمان حماسی‌یی را با استدلال‌های عقلایی قانع کنند که این نهضت و قیام اصلاً منطقی نیست. آنها می‌گفتند: تو چرا خودت را به خطر می‌اندازی؟ تو که می‌دانی نابود می‌شوی و پیروزی‌یی وجود ندارد! تو که می‌دانی این قدرتمند به قدری مقتدر است که در این مبارزه یک در میلیون

هم احتمال موفقیت تو نمی‌رود! چرا بیهوده خود را به خطر می‌اندازی؟! چرا بیهوده خود را اذیت می‌کنی؟ وقتی چیزی به دست نمی‌آید؛ چرا بیهوده برای خودت در دسر می‌آفرینی؟! تو که می‌دانی این دستگاه مقتدر، به قدری قدرتمند است که نه تنها تو را لگدمال می‌کند؛ بلکه با ابزارهای تبلیغاتی که در اختیارش است، چهره‌ی حرکت تو را طوری واژگون جلوه می‌دهد که افکار عمومی هم تو را محکوم کنند و بگویند عجب انسان تندروی است؛ اصلاً منطقی نیست، خیلی انسان تند و خشنی است! و تو را به‌عنوان یک انسان ناآرام، بی‌قرار، نافرمان، ناهموار، ناسازگار و به‌عنوان کسی که هر جا می‌رود، کارها را به هم می‌ریزد، ارزیابی کنند. دستگاه تبلیغاتی او قدرت دارد تو را اینگونه جلوه دهد. نه تنها تو را له می‌کند و نمی‌گذارد کاری از پیش ببری، بلکه کاری می‌کند که افکار عمومی هم تو را محکوم کند. چرا بیهوده خود را به در دسر می‌اندازی!؟

وقتی امام حسین علیه السلام می‌خواستند حرکت کنند، کسانی که ظاهراً دوست حضرت بودند و شاید قلباً هم دوستدار حضرت بودند؛ نزد ایشان آمدند؛ کسانی که در وجودشان عشق نبود، فقط عقل حکومت می‌کرد؛ آن هم عقل خاکی، نه عقل الهی، نه آن عقلی که **ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ**؛<sup>۱۲</sup> عقل حسابگر دنیایی، عقلی که چرتکه می‌اندازد و سود و زیان حساب می‌کند. این عقل بر آنها حکومت می‌کرد. آنها نزد امام حسین علیه السلام آمدند و چقدر حضرت را نصیحت کردند که حسین جان بیهوده چرا می‌روی؟ همین جا در مدینه‌ی جدّت بمان. چرا بیهوده خودت را به در دسر می‌اندازی؟ چرا به راه افتادی؟ شما که می‌دانی دستگاه حکومت چه قدرتی دارد و چه می‌کند؛ از هیچ ظلم و جنایتی هم ابا ندارد. مگر ابن عباس که پسرعموی امام حسین علیه السلام بود با استدلال نزد حضرت نیامد؟ ظاهراً هم شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود

---

۱۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ برقی، محاسن، ج ۱، ص ۱۹۵ و مجلسی، روضة‌المتقین، ج ۱۰، ص ۱۸۲.

و با همه‌ی امامانی که هم‌زمان بود نیز اعلام همراهی کرده بود، الان هم از سر دلسوزی، منتها دلسوزی عاقلانه و نه عاشقانه آمده بود.

وقتی مقدمه بحث را می‌گفتم، عرض کردم؛ در جامعه‌ی بشری باید معرفت و عشق به هم گره بخورد تا بتواند یک تحوّل عظیم و تکامل‌بخش ایجاد کند. معرفت و آگاهی بدون عشق، تجزیه و تحلیل‌های عقلی‌یی ایجاد می‌کند که هیچ‌گونه تحرّک اجتماعی در پی ندارد؛ و عشق بدون معرفت هم، حرکت‌هایی ایجاد می‌کند که تضمینی برای درست بودنش نیست. آنجایی که معرفت و عشق به هم گره می‌خورد و عقل و عشق به هم ملحق می‌شود، می‌تواند یک حرکت بزرگ بیافریند. کسانی که فقط عقل داشتند اما عشق نداشتند، چرتکه می‌انداختند و می‌گفتند: حسین برای چه می‌روی؟ چه موقّیّتی؟! حتی استدلال شرعی می‌کردند که مگر خداوند در قرآن نفرموده: **وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**<sup>۱۳</sup> با دست خودتان، خودتان را به هلاکت نیندازید؟ رفتن خلاف شرع است. شما خودت را به هلاکت می‌اندازی. می‌دانی که یاری نداری و دستگاه مقتدر حکومت یزید این همه نیرو دارد. اصلاً معلوم نیست رفتن شما به این جنگ مشروع باشد! نه تنها بزدلی، ترسو بودن، سکوت، خودباختگی و وادادگی خودشان را موجه جلوه می‌دادند، بلکه می‌خواستند حرکت امام حسین علیه السلام را هم از نظر شرعی زیر سؤال ببرند. عظمت حرکت امام حسین علیه السلام در این است که در چنین شرایطی انجام شد.

اینکه گفتیم حضرت فرمودند: **لَكُمْ فِي أُسْوَةِ**<sup>۱۴</sup> در وجود من برای شما اسوه است، قصه نمی‌گوییم، تاریخ نقل نمی‌کنیم؛ می‌خواهیم در صحنه‌ی زندگی خودمان درس بگیریم. بدانیم گاهی اوقات عاقلان می‌آیند و می‌خواهند ما را از حسین و حسینی رفتار کردن جدا کنند. با استدلال‌های عقلی و منطقی می‌گویند:

---

۱۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

۱۴. ابومخنف کوفی، وقعة‌الطف، ص ۱۷۲ و ابن‌شعبه حرّانی، تحف‌العقول، ص ۵۰۵ و احمدی‌میانجی، مکاتیب‌الائمة، ج ۳، ص ۱۴۳.

شما چرا بیهوده خودت را سبک می‌کنی؟ این کارهایی که می‌کنی به نتیجه نمی‌رسد؛ راه به جایی نمی‌برد و فردا خودت را هم خراب می‌کنند. می‌گویند: انسان ناجور و ناآرامی است؛ هر جا رفته با رئیس خود نساخته است. کمی آرام‌تر! کمی کوتاه بیا. تو که می‌دانی کاری نمی‌توان کرد؛ فعلاً اینها حاکمند، قدرت دستشان است؛ چرا خود را به دردسر می‌اندازی؟ حسینی زندگی کردن و درس گرفتن از مکتب عاشورا، این است که در صحنه‌ی عمل هم از حضرت الگو بگیریم؛ نه اینکه فقط بنشینیم و برای اباعبدالله علیه السلام گریه کنیم. گریه برای اباعبدالله علیه السلام خیلی بزرگ است، خیلی بزرگ! اما همه‌چیز در این گریه خلاصه نمی‌شود! حضرت فرمودند برای من، فقط گریه کنید؛ آری، فرمودند: **أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ** ۱۵ من کشته‌ی اشک‌ها هستم. اما از آن طرف هم فرمودند: **فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ** در وجود من برای شما اسوه است. به من تأسی کنید، دنبال من راه بیفتید، مثل من عمل کنید و از من الگو بگیرید. امام حسین علیه السلام بر همه‌ی حسابگری‌های دنیوی چشم می‌بندند و عاشقانه برای پیروزی و زنده ماندن ارزش‌ها، جان خود و خانواده‌ی خود را در معرض خطر قرار می‌دهند و به میدان می‌آیند.

به حماسه‌هایی که مثل واقعه‌ی عاشورا از نظر ظاهری توأم با شکست است، معمولاً از دو منظر می‌توان نگاه کرد. یک جنبه، بعد تأسّف‌انگیز آن است. در جریان این حماسه‌ها، انسان‌های بزرگ، با آن همه عظمت، مورد ظلم و اهانت قرار گرفته‌اند، کشته شده و لگدمال ظلم و جور ستمگران گشته‌اند. خیلی تأسّف‌بار است! صحنه‌ی بسیار دردناک جنایت‌کارها را که انسان می‌بیند، وجودش غرق در تأسّف و ماتم و اندوه می‌شود. از این منظر صحنه‌ی کربلا، عصاره‌ی همه‌ی جنایات تاریخ بشر است. یک بار در پاسخ سؤال یکی از دوستان عرض کردم؛ شاید از نظر شکل ظاهری، جنایت‌هایی شبیه آنچه در کربلا اتفاق افتاد، در تاریخ زیاد رخ داده باشد. حتی ممکن است جنایت‌هایی بسیار گسترده‌تر و وسیع‌تر از آنچه در کربلا اتفاق افتاد، در جوامع و مقاطع دیگر تاریخ رخ داده باشد. اما عظمت حادثه‌ی عاشورا به

---

۱۵. ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۰۸؛ صدوق، امالی، ص ۱۳۷ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۱۴، ص ۴۲۲.

این است که چنین جنایت‌هایی نسبت به چه کسی اتفاق افتاده است؟! عظمت شخصی که مورد اهانت و ظلم قرار گرفته، به آن اهانت و ظلم، عظمت می‌بخشد. شما یک‌وقت به یک بچه‌ی کوچک می‌گویید تو، یک‌وقت به یک انسان بزرگ می‌گویید تو، یک‌وقت به یک دانشمند بزرگ می‌گویید تو، یک‌وقت به ولیّ خدا می‌گویید تو؛ به همه یک چیز گفته‌اید، اما میزان اهانتی که شما با این واژه روا داشته‌اید، یکسان نیست. درست است که خیلی از افراد مظلوم در طول تاریخ تشنگی کشیده‌اند، سرشان بریده شده، خانه‌شان به آتش کشیده شده و بچه‌هایشان کشته شده‌اند؛ ولو شکل ظاهری ظلم مشابه بوده اما آن مظلوم‌ها با هم، هم‌تراز نیستند. عظمتی که واقعه‌ی عاشورا دارد، به این است که این جنایات و اتفاقات نسبت به چه کسانی روا داشته شده است؟ عظمت شخصیت‌هایی که در کربلا مورد ظلم قرار گرفتند، به واقعه‌ی کربلا از بُعد فاجعه، عظمت می‌بخشد، نه نفس تشنه بودن، کشته شدن، تیر یا تازیانه خوردن و امثال آن. به چه کسی تازیانه زدند؟ به چه کسی تیر زدند؟ به چه کسی تشنگی دادند؟ چه کسی را تشنه سر بریدند؟

از بُعد فاجعه و جنایت اگر به صحنه‌ی کربلا نگاه کنید، قهرمان‌هایی دارد. این قهرمان‌ها یعنی جنایتکاران بسیار بزرگ. عمر سعد، حرمله، شمر، سنان و امثال اینها، از بُعد فاجعه در واقعه‌ی عاشورا قهرمانان بزرگ جنایت هستند و یک مصیبت عظیم آفریدند که در حدّ خودش واقعاً بی‌نظیر است. خب این مصیبت عظیم موجب عزاداری، مرثیه و سوگواری است و واقعاً هم جا دارد. اگر عواطف انسانی در برابر این فاجعه‌ی عظیم و عمیق، تحریک نشود می‌توان گفت آن انسان واقعاً بی‌عاطفه است. هر انسانی، با هر قدر عظمت، هر قدر هم که ظرفیت روحیش زیاد باشد، وقتی که به عمق فاجعه‌ی عاشورا نگاه کند، متأثر می‌شود. به قول محتشم کاشانی:

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست



آنجایی که وادی توحید مطلق است و اصلاً جایی برای ملال وجود ندارد، حتی آنجا هم سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است. اگر از بُعد فاجعه نگاه کنید، بزرگترین کوه‌ها هم در برابر سنگینی فاجعه‌ی عاشورا از هم می‌پاشند! پر ظرفیت‌ترین انسان‌ها هم روحشان متلاطم می‌شود و اشک و اندوه در وجودشان مشاهده می‌شود. منتها این فقط یک بُعد حماسه‌ی عاشورا است و متأسفانه معمولاً جمع‌های مذهبی، ولایی و معنوی ما در توجّه به واقعه‌ی عاشورا عمده‌ی تمرکزشان بر بُعد فاجعه و جنایات عاشورا است و ثمره‌ی هم که از آن می‌گیرند اشک و اندوه، گریه و ماتم، سوگواری و عزاداری، سینه زنی و دسته به راه انداختن و اقامه‌ی عزای ابا عبدالله‌الحسین علیه السلام است. اما این تمام قضیه نیست. یکی از انحرافات که در درس‌آموزی از مکتب عاشورا پیش آمد، تک‌بعدی شدن و به یک جنبه‌ی واقعه‌ی عاشورا نگاه کردن است.

بُعد دیگر حماسه‌ی عاشورا همین جنبه‌ی حماسی آن است. عظیم‌ترین حماسه‌ی مقدّس و تجلّی‌گاه والاترین کمالات انسانی، عرصه‌ی عاشورا است؛ همان‌طور که در آن جنبه عمرسعد، شمر، حرمله، سنان بن انس و دیگران، قهرمانان جنایات عرصه‌ی عاشورا هستند، در بُعد ایجاد یک حماسه‌ی مقدّس و احیای فضیلت‌ها و کمالات انسانی در اوج قلّه‌ی کمال خودش، امام حسین علیه السلام، عباس بن علی علیه السلام، علی اکبر علیه السلام، زینب علیه السلام و اهل بیت و اصحاب ابا عبدالله علیه السلام قهرمانان عرصه‌ی عاشورا هستند. از این منظر هم می‌شود نگاه کرد. تنها نگاه کردن به جنبه‌ی منفی و تنها بهره‌ی سوگواری و ماتم گرفتن، استفاده‌ی ناقصی از عرصه‌ی عاشورا است.

ماجرای خلقت حضرت آدم علیه السلام را ببینید. حسین علیه السلام، وارث آدم علیه السلام است. در زیارت وارث به حضرت می‌گوییم: **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ**.<sup>۱۶</sup> در همین ماجرای خلقت حضرت آدم دو نوع نگاه به آدم

---

۱۶. محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت وارث و مکی، مزار، ص ۱۲۴.

وجود داشت؛ یک نگاه شیطان انداخت، یک نگاه خدا انداخت. شیطان که نگاه کرد جنبه‌ی منفی قضیه را دید. او فقط بدن آدم را دید و گفت: **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ**:<sup>۱۷</sup> من برتر از آدم هستم. آدم را از خاک آفریدی، و خاک میل به پستی دارد. و من را از آتش آفریدی؛ **خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ**:<sup>۱۸</sup> و آتش میل به بلندی دارد. من موجود برتر از او هستم. این فرمان شما که به من می‌گویی بر آدم سجده کن، با عقلانیت و خردورزی جور در نمی‌آید. موجود شریف‌تر جا ندارد در برابر موجود پست‌تر سجده کند، کوچکی کند، فروتنی و تواضع نشان دهد. شیطان که هیچ! حتی ملائکه که نگاه کردند، چه دیدند؟ وقتی خدا فرمود: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**، ملائکه گفتند: **أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ؟** آیا می‌خواهی کسی را خلیفه و جانشین خودت در ارض عالم وجود کنی که در روی زمین فساد و خونریزی می‌کند؟ یعنی با نگاه منفی و از منظر فساد و خونریزی به ماجرای خلقت و خلافت آدم نگاه کردند. اما خدا چطور نگاه کرد؟ خدای متعال فرمود: **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**:<sup>۱۹</sup> من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید؛ من در وجود انسان عظمت‌هایی می‌بینم؛ نور چهارده معصوم عليهم السلام را در صلب آدم می‌بینم که شما آن را نمی‌بینید؛ عظمتی در وجود آدم می‌بینم که حسین عليه السلام از آن می‌روید؛ که شما آن را نمی‌بینید. بعد هم خدا آن عظمت را آشکار کرد. اَسْمَاءَ را به آدم تعلیم کرد و از ملائکه خواست که: **أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ**.<sup>۲۰</sup> آنها نتوانستند جواب دهند. بعد به آدم فرمان داد که **أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ**:<sup>۲۱</sup> و او انباء کرد. آن وقت فهمیدند چه عظمتی در وجود انسان است.

۱۷. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲.

۱۸. سوره‌ی الرَّحْمَنِ، آیه‌ی ۱۵.

۱۹. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۲۰. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۲۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۳.

همان طور که می‌شود به صحنه‌ی خلقت آدم صفوۀ‌الله از دو منظر نگاه کرد، یک منظر **يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ** **الدِّمَاءِ** و یک منظر **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ**، صحنه‌ی عاشورا هم همین‌گونه است. یک‌بار از منظر فساد و سفک دماء می‌توان به آن نگاه کرد که بزرگترین جنایت تاریخ بشری است و قطعاً عظیم‌ترین تأثرات و تألمات روحی را در انسان‌های باورمند به فضیلت‌ها و لطافت‌های انسانی ایجاد می‌کند. و یک‌بار از منظر عظمت‌هایی که در وجود اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام و یاران بزرگ آن حضرت هست. از آن منظر هم می‌توان به این صحنه نگاه کرد و این همان منظری است که در وجود انسان غیرت و حمیت را زنده می‌کند و او را از سکوت و بی‌عملی و بی‌حرکتی در برابر آنچه دین، ملیت، عرض، ناموس، آبرو، فرهنگ و حتی اقتصاد و اموال او را مورد تهاجم و تهدید قرار می‌دهد، نجات می‌بخشد. با نگرستن به عاشورا از این منظر، می‌توان درس غیرت دینی، درس حماسه و مبارزه در راه دفاع از ارزش‌های بزرگ الهی و انسانی را آموخت.

اگر ما واقعاً شاگرد مکتب امام حسین علیه‌السلام هستیم، این هم یکی از درس‌های بزرگی است که باید از این مکتب بیاموزیم. این درسی است که دیگران از امام حسین علیه‌السلام آموخته‌اند. این جمله‌ی معروف گاندی را همه شنیده‌ایم که می‌گفت اگر ملت هندوستان بخواهد پیروز شود، باید از حسین بن علی علیه‌السلام پیروی کند؛ گاندی‌یی که مسلمان نیست، یک هندو است و پیرو دین الهی نیست؛ اما این ارزش بزرگ را در حماسه‌ی حسینی دید و از همان الهام گرفت و توانست ملت هندوستان را از زیر یوغ حکومت استعماری انگلستان نجات دهد.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ**